دوشنبه ۳ دی ۱۴۰۳
۰۱۴
شماره ۴۳۱۱
FARHIKHTEGANDAILY.COM
FARHIKHTEGANONLINE

حمید دهقانیان، مدیر اندیشکده مطالعات ایران درگفت‌وگو با «فرهیختگان»:

چرا اسرائیل ایده‌ای شکست‌خورده است؟

سیمانا عباس‌پور
سردبیر گروه ایده حکمرانی

اهمیت ایده‌پردازی و تبیین علت وجودی برای حاکمیت‌های سیاسی خاورمیانه و انکارناپذیر است و برجسته‌ترین کارکرد آن در ایجاد مشروعیت و حفظ بقای رژیم‌های سیاسی و بازتعریف مؤلفه‌های فرهنگی و تاریخی دولت-ملت نمود دارد. حمید دهقانیان، مدیر اندیشکده مطالعات ایران و مدرس دانشگاه در گفت‌وگو با «فرهیختگان» به تبیین ابعاد چرایی «شکست ایده اسرائیل» از منظر ایلان پاپه درکتاب «ده غلط مشهور درباره اسرائیل» پرداخته است. ایلان پاپه تنها اسرائیلی‌ای که در تاریخ رژیم صهیونیستی سلب تابعیت شده اکنون در دانشگاه اکسیر انگلیس به مطالعات فلسطین مشغول است. متن این گفت‌وگو را در ادامه از نظرتان می‌گذرانید.

ایده در رابطه با ملت‌سازی به چه معناست و اصلاً چه لزومی دارد که ایده‌پردازی و ایده‌سازی برای خلق یک ملت یا در خصوص یک کشور صورت گیرد؟

وجود ایده در ساخت ملت‌سازی و در مقیاس یک کشور موضوعی تعیین‌کننده است. هر کشوری که بخواهد در نظم جدید که نظم دولت - ملت است، ساخته شود؛ به یک ایده نیاز دارد. اگر کشوری صاحب ایده نباشد به‌سختی می‌تواند استقرار پیدا کند و نظمی به وجود بیاورد. آن دولتی که مشروع باشد و اعضا زور مشروع کند چه در تعایز دیگر در جامعه‌شناسی سیاسی صاحب سرمایه‌ای نمادین باشد، اعتبار داشته باشد که بر اساس آن بتواند نظم مدنی و سیاسی شکل دهد و بتواند آن را اداره کند و در تعامل با ملل دیگر باشد، مستلزم یک ایده انسجام‌بخش درونی است. ایده یک قوم و ملت از سوی دیگر امری تاریخی است و ریشه در آن دارد. یک رابطه مستقیم بین ایده و روایت تاریخی هر ملت است. اگر ما نتوانیم از تاریخ یک سرزمین، تمهیدی مناسب از وجوه مختلف اسطوره‌ای، فرهنگی، هویتی برای ایده آن سرزمین داشته باشیم، عملاً ایده آن دچار چالش خواهد شد. پس مهم‌ترین رکن یک ایده، روایت تاریخی آن است.

کارکرد ایده چیست؟ ایده چهارچوبی برای تفکر می‌دهد، ایده معنابخشی می‌کند، هویت‌ساز است و به زبان شکل می‌دهد. به عبارتی ایده باعث شناخت می‌شود. می‌توانیم با ایده خود را بشناسیم و یا مصطلح‌تر می‌توانیم در برابر دیگری خود را ارائه دهیم. ایده، عملاً یک چهارچوب تفکر است، مثلاً در ادبیات فوکویی ایده می‌تواند خطوط‌بخشی کند و دانش تولید کند و در قالب آرشیو دانش می‌تواند گفتمان خودش را بسازد. این اهمیت و ارزش ایده است و در کل ما داشتن یک ایده می‌توانیم خلق روایت کنیم.

درهمین ارتباط معاصر هنگامی که رژیم پهلوی در تلاش برای استقرار نظم دولت - ملت در ایران بود، شاهد این هستیم که مدام دیگر داستان ایده است. به همین خاطر است که روشنفکرانی همچون فروغی موضوعیت پیدا می‌کنند و آن‌ها مدعی می‌کردند برای نظم جدید تمهید ایده کنند و دیدید که به سمت باستان‌گرایی رفتند؛ برای اینکه در این هنگامه نیازمند تعیین مرزهای هویتی خود بودند. مرزی که با اسلام‌گرایی یا اسلام سنتی یک شفاف داشته باشد، چه تاریخ‌نگاری‌هایی آنجا صورت گرفت و چه نمادهای تاریخی فراخوان شدند؛ هم از حیث آن رشته‌هایی که شکل گرفت و آن کشفیاتی که از جنبه باستان‌شناسی دنبال کردند و آن تصویری که می‌خواستند از شکوه امپراتوری قبل از اسلام مطرح کنند تا بتوانند به‌واسطه آن یک هویت جمعی خلق کنند که با آن هویت جمعی و با آن گفتمان و نظم نشانه استقرار مشروع داشته باشند و بر اساس آن یک تاریخ شکوهمند، فلق آینده و تمدنی برای نظم سیاسی دولت مستقر خود تمهید کنند.

در شکل‌گیری نظم جدید، تقریباً همه دولت‌ها این کار را کرده‌اند. مانند تاریخ‌نگاری انگلیس، آلمان، ایتالیا، اسپانیا و... که به تعابیر مختلف، سعی کردند آن تاریخ گذشته را احیا کنند و حتی شاهد جعل تاریخی هم بودیم. آناری که در موضوع پیدایش ناسیونالیسم ایرانی نگاشته شده است این موضوع را به‌وضوح نشان می‌دهد. مثلاً برای ایران قبل و بعد از اسلام یک نفی داشته باشد تا ایده خود را جا بیندازند. وقتی که می‌گوییم ایدئولوژی برای نظم سیاسی لازم است، یعنی هر نظم سیاسی ریشه در هر ایده‌ای دارد؛ ولی این ایده نمی‌تواند برای دوران معاصر یک ایده غوغائیتی و غیرعلمی و غیرقابل ارجاع باشد و باید مستحکم باشد تا از حیث تاریخی قانع کند. خب با این مقدمه، برای رژیمی مانند اسرائیل که مسئله اولش این است که نه خاک دارد و نه سرزمینی برای آن مشخص است و نه یک نصاب جمعیتی سرزمینی داشته‌اند و فقط از حیث یک پیوستگی هویت دینی و مذهبی و در یک پراکندگی جغرافیایی در طول تاریخ بوده‌اند داشتن یک ایده ملی با چالش‌های جدی مواجه است. آن‌ها حتی در یک محدوده جغرافیایی نیز پراکنده بوده‌اند که بشود گفت قبلاً یک جا توانسته‌اند تولید فرهنگ کنند و فرهنگ آن‌ها رسوب کرده باشد، خیر؛ بیشتر یک قوم اقلیت بوده‌اند که همواره در بین اقوام دیگر به شکل پراکنده زیست کرده‌اند. مثلاً در ایران ما از گفته‌های دور تاکنون بخشی از یهودیان را داشته‌ایم که در جغرافیای ایران پراکنده بوده و نصاب‌های لازم را برای حتی یک حکمرانی محلی نداشته‌اند. این‌گونه نبوده که یک جا ساکن شده باشند که توانسته باشند آداب و رسوم، فرهنگ و هنجارها و ارزش‌هایش را در قالب یک ملت، بسازند. غالباً این‌ها در هاضمه فرهنگ‌های دیگر جا گرفته بودند و هویت مستقل در ابعاد کلان فرهنگی یا سیاسی نداشتند و فقط یک هویت مذهبی داشتند.

چرا تاریخ اسرائیل و روایاتی که از آن وجود دارد مسئله‌مند شده است؟ و نمی‌توانند آن کفایت را داشته باشند که از ساختن این ایده و پیگیری آن عاجز باشد؟

پاسخ این سؤال را به کارهای آقای ایلان پاپه ارجاع می‌دهم که یک مورخ متولد حیفاست. او اندیشمندی صاحب سبک و دارای آثار تاریخی قابل توجهی است و در باب شواهد و مواردی که رژیم اسرائیل به آن متمسک می‌شود و سعی می‌کند با آن ایده خود را توجیه و اثبات کند، عمدتاً آرجاعش به مسئله تاریخ است. اولین مسئله که ایلان پاپه در کتاب «اسطوره درباره اسرائیل که در ترجمه به ده غلط مشهور ترجمه شده است»، مطرح می‌کند، مسئله جغرافیای ملی است به معنای جایی که صهیونیست‌ها آمده و می‌گویند فلسطین یک سرزمین کاملاً خالی از سکنه و بایر بود که ما آمدیم و آن را گرفتیم. پایه در ادامه شرح می‌دهد چگونه سعی کردند آن را با نظام دانشی که با قدرت سیاسی شکل داده‌اند، این بودن در سرزمین را با ابزارهای مختلف وارد تاریخ خودشان کنند. وقتی گفتند که اینجا زمین خالی از سکنه و لم‌یزرع بوده و ما این سرزمین را آباد کرده‌ایم.

حال آنکه حداقل به اندازه داستان تاریخی قدس این سرزمین، محل رفت‌وآمد بوده و فلسطین یک سرزمین حائل بین خروز غرب آسیا و مدیترانه و اروپا بوده و از نظر تاریخی نیز میعادگاه بوده است و خیلی از پیغمبران نبی اسرائیلی آنجا بودند و این‌گونه نبود که بدون سکنه باشد و شواهد مستند تاریخی نیز قابل از فروپاشی عثمانی و استقرار انگلیس نشان می‌دهد که هم جمعیت بسیار زیادی داشته و هم از حیث اقتصادی سرزمینی بسیار پررونق بوده است. همین الان اگر به بحث مرزارع شمال فلسطین اشغالی و این خط مرزی و ساحلی که دارد دقت کنید، می‌بینید همواره محل کشاورزی و تجارت بوده است. تاریخ نشان می‌دهد این سرزمین خالی از سکنه نبوده است و آخرین آمارهایی که در بازخوانی تاریخ عثمانی بیرون می‌آید این است که بین دو تا پنج درصد از جمعیت آنجا یهودی بوده‌اند که آن هم به شکل زائر و موسمی در فلسطین زیست داشته‌اند.

آن‌ها برای جعل ایده مثلاً بحث جمعیت را مطرح می‌کنند که طبق آماری که وجود دارد، درصورتی که بیش از ۸۵ درصد جمعیت آنجا اعراب بودند. اصلاً از ۱۵ درصد، دو تا پنج درصد، یهودی بودند. زمانی که این‌ها ادعا کردند اصلاً کشور فلسطین در آن بحبوحه تقسیم امپراتوری عثمانی و اوج ایدئولوژی ناسیونالیسمی و جوان‌ها و خیلی از روشنفکران فلسطینی داعیه ملی‌گرایی داشته و کنفرانس ملی فلسطین و روزنامه‌ای به این اسم داشتند و این‌گونه نبود که آنجا خالی از سکنه فلسطینی باشد.

این دو عامل اصلی که ایلان پاپه به آن‌ها ارجاع می‌دهد و طبق بازخوانی اسنادی که وجود داشته و کارهای تاریخی او متعلق به هفتاد - هشتاد سال پیش بوده و نه حتی به قرن‌ها پیش. این موضوع را او به‌درستی بررسی می‌کند و نشان می‌دهد که این تاریخ‌سازی که در مسئله اسرائیل داریم، انجام می‌دهند واقعاً مخدوش است. مثلاً می‌گویند که صهیونیست‌ها با ابزار باستان‌شناسی سعی می‌کردند پیش بروند و هنگامی که کشفیات باستان‌شناسی انجام دادند تعمداً آن مواردی که مربوط به ساختین یهودی و نشانگانی از حکومت روم بوده را بیاورند و شواهد تاریخی اسلامی دوران خلافت و ملوک و حتی امپراتوری عثمانی در قرون وسطی را نادیده بگیرند درصورتی‌که فقط عثمانی‌ها بیش از ۴۰۰ سال در آنجا حکومت داشتند اسرائیلی‌ها این آثار را نادیده می‌گرفتند و معرفی نمی‌کردند و عمدتاً آن جاهایی که می‌دانستند از لحاظ باستانی می‌توانند برای آن‌ها یک نشانگانی از حضور یهودیان در آنجا و اثری از تاریخ یهود باشد، آن مکان‌ها را کاوش می‌کردند تا از آن برای تاریخ‌سازی مایه بگیرند. درست مانند همین کاری که مثلاً در دهه ۲۰ در ایران درباره آرامگاه فردوسی و شاهنامه کردند و آن را مبنا قرار دادند. همین کار را می‌بینیم که اسرائیل دارد انجام می‌دهد و سعی می‌کند ایده خودش را با بابت علمی توجیه کند.

افسانه سرزمین بدون ملت که صهیونیست‌ها طرح کرده‌اند، با چالش جدی مواجه است. یک روایت دیگری که در فرایند این تاریخ‌سازی برای رژیم اسرائیل مطرح شده این است که از نژاد همان یهودی‌هایی هستند که بعد از حکومت روم از آنجا رانده و پراکنده شدند. می‌بینید که برای این ادعا حتی به سراغ آزمایش‌های ژنتیک نیز رفته‌اند که مثلاً یهودیان کنونی اسرائیل از همان نسل یهودیان اصیل اورشلیم بوده‌اند. حتی این نیز ادعای مخدوشی است و باز هم اسناد نشان می‌دهد خیلی از یهودیانی که در آن دوران بودند، بعد از مسیحیت، مسیحی یا مسلمان شدند و حتی در نقشه پراکندگی یهودی‌ها که الان اسرائیل مطرح می‌کند، هیچ ارتباط منطقی بین جمعیتی که پراکنده شده و همسته اولیه‌ای که در گذشته وجود داشته است، نیست. فقط با قدرت سعی کردند یک گفتمان خلق کنند.

می‌گویند که یهودیان دقیق‌ترین شجره‌نامه در دنیا را دارند و نسل و تبارشان بسیار مشخص و واضح است درست است؟ چه اندازه این حرف موثق است؟

این ادعاها خیلی موثق نیست و چنین ارتباط منطقی‌ای وجود ندارد. دیگر اینکه آن‌ها نسبشان را به چند قرن قبل ارجاع می‌دهند و این قدمتی که می‌گویند حداقل به زمان مسیح یعنی زمان امپراتوری روم می‌رسد. یعنی خیلی از دولت‌ها از لحاظ نژادی و قومیتی مثلاً در ایران هم می‌توانند مدعی شوند که از هند تا اروپا سرزمین نژاد آریایی است و بالعکس. این ادعایی منطقی نیست که بتوان این را برساخت کرد و روی آن حساب باز کنید. در خیلی از اقوام دیگر نیز ترکیب نژادی اتفاق افتاده است. اگر بین ادعا بتوان یک خاک را اشغال کرد که دیگر سنگ روی سنگ بند نمی‌شود.

اندیشمندانی که درباره ایده اسرائیل کار کردند چه کسانی هستند و پشت این ایده‌سازی برای صهیونیسم چند گروه و گرایش فکری آنجا وجود دارد؟

خیلی از جامعه‌شناسان تاریخی و تاریخ‌نگاران اسرائیل در دانشگاه‌های اسرائیل، هنگامی‌که تحقیقات را شروع می‌کنند به یکسری تناقض‌هایی می‌رسند. حتی این به شکل یک چالش مطرح می‌شود و جالب اینجاست این حرف‌ها کمزده می‌شود، در خود نظام دانش دانشگاهی اسرائیل این شبهات مطرح می‌شود. در ماجرایی که پایه در کتاب ایده اسرائیل مطرح می‌کند در سال ۱۹۹۴ در دانشگاه تل‌آویو، جلسه‌ای با موضوع بررسی دانش و قدرت در تاریخ اسرائیل ترتیب داده بودند، نقل می‌کند که ما خودمان تصور نمی‌کردیم با توجه به همزمانی با پخش مسابقات نیمه‌نهایی جام جهانی فوتبال، چنین استقبالی از آن بحث بشود بیشتر در اینجا باشد. حتی زمانی که بنابرانت آمد و خواست آنجا را فتح کند، گفت اگر یهودیانی که در آنجا بودند بنه ما کمک کنند و یار ما باشند، می‌توانند به آن‌ها سرزمین بدهد. اینکه هیچ‌وقت یهودیان سرزمینی نداشتند واقعیت بوده است و آن‌ها همیشه دنبال این بوده‌اند که سرزمینی داشته باشند.

این اشغال دریک تلاقی بین اندیشه هژاره‌گرایی، نظم سیاسی جدید و گفتمان استعماری اتفاق افتاد. فلسطین بعد از قیمومیت انگلیس، مستعد پیگیری و تحقق ایده صهیونیست‌ها بود که جنبش سیاسی یهود را نمایندگی می‌کردند. حالا اینکه چه نفوذی داشتند و آن کسی که سرکوبگر انگلیس در فلسطین بود و چه ارتباط نزدیکی با صهیونیست‌ها داشت دقیقاً خاطرم نیست. او نفوذ کرد و سعی داشت این طرح را با نخست‌وزیر وقت انگلیس مطرح و آن را قانع کند که این اتفاق بیفتد و زمینه را برای اشغالگری آن‌ها مهیا کند که مطالعه آن از جهت تأثیری که در وضعیت سیاسی - اجتماعی امروز فلسطین دارد، بسیار آموزنده است.

صهیونیست‌ها آن روایت تاریخی هژاره‌گرایی را دنبال می‌کردند و ترکیبی از این عوامل باعث شد مسئله انتخاب فلسطین مطرح شود و کم‌کم جا برای یهودیان در فلسطین و قدس شریف باز شود و عملاً خیلی از یهودیان به آن سمت کوچ کنند. انگلیسی‌ها گفتند ما قبل از اینکه برویم این سرزمین را به چه کسی واگذار کنیم؟ انگلیس در حال تقسیم کردن آنجا بین کشورهای دیگر بود، قیمومیت آن در ۱۹۲۹ در فلسطین به اتمام رسید ولی این پایان داستان نبود. آن‌ها می‌گفتند ما که در حال رفتن هستیم چه بهتر است که بتوانیم این مسئله را به این شیوه حل کنیم؛ یهودیان که به دنبال جا و مکان می‌گردند، پس ما هم باید کسی را در این منطقه بگذاریم که ما را همواره باشد و یک دست‌نشانده‌ای باشد. ناگفته نماند که در این بین برخی از کشورهای عرب این همت را نداشتند که بخواهند این سرزمین را پس بگیرند و کشورهایی مانند اردن بعداً هم با این ماجرا و پس از آن با دولت انگلیس وارد معامله می‌شوند.

از آن طرف نیز قبلی گفتمان شرق‌شناسی شان بهشدت اسلام‌هراسی و عربی‌ستیز بگیرید، این نیز یک مسئله جدی بود که سعی می‌کردند توجیه کنند که بهترین گزینه این است که ما بتوانیم یهودیان را در این خاک مستقر کنیم. در این میان بدون شک، بدون حمایت ایالات‌متحده و با توجه به آن جمعیت یهودی که در آنجا بود که از اروپا به سمت آمریکا کوچ کردند قبل از آنکه به سمت فلسطین بیایند و آن قدرتی که یهودیان از حیث اقتصادی پیدا کرده بودند و آن نظام اقتصادی آمریکا و آن لابی که بعداً خودش را تثبیت داد بسیار مؤثر و تعیین‌کننده بود و این اتفاق بدون همراهی چنین حمایتی شکل نمی‌گرفت.

تجربه و تاریخ استعماری غرب که در آن تقریباً ۲۰۰ میلیون نفر در استعمار انگلیس و آمریکا و استرالیا و آفریقای جنوبی به قتل رسیدند، سکوت دولت‌های غربی را در برابر اشغال و کشتار مردم فلسطین همواره به دنبال داشته است. مواردی مانند پاک‌سازی نسلی در استرالیایی‌ها و یا نحوه برخورد در آفریقای جنوبی یا در هندوستان.

روایت دیگری که در مؤلفه‌های این ایده مطرح است، همسان‌نمودن یهود با جنبش صهیونیسم است؛ به این معنا که هر مخالفتی که با صهیونیسم می‌شد، این‌ها می‌گفتند یهودی‌ستیزی بوده است. انگاره یهودی‌ستیزی در حقوق بشر هم شکل گرفته و وجدان جمعی کل دنیا در مقابل یهود ناراحت شده است. حالا شما بگویید یهودی‌ستیزی!

شبیه این داستان را در مورد اسلام می‌بینید. در تصویری که از اسلام ساخته می‌شود، غالباً داعش یا طالبان یا القاعده تصویر اسلام هستند و تبدیل به اسلام‌هراسی شده‌اند که در کل دنیا در مقابل اسلام ایستادگی می‌کنند. یا این تصویرسازی و برابر دانستن یهود با صهیونیسم، آن‌ها هر نوع مواجهه یا مقاومت در برابر صهیونیسم را یهودی‌ستیزی می‌کردند و این مسئله را در کتاب‌های درسی‌شان به دانش‌آموزان یاد می‌دهند.

در حالی که واقعیت اینگونه نبوده است. در ابتدا، روابط خوبی بین اعراب ساکن فلسطین و زائران و مهاجران وجود داشته و آن‌ها در زمین‌های کشاورزی به‌صورت اشتراکی کار می‌کردند و پذیرش آن‌ها یا مقاومت خاصی مواجه نمی‌شد. جالب این است که حتی همین حالا هم که از اکناف دنیا در آنجا یهودی جمع شده است، تجربه یهودیان اروپا یا یهودیان جاهای دیگر متفاوت است. یهودیان ایرانی چنین تجربه‌ای از یهودی‌ستیزی نداشتند که بخواهند باور کنند. تجربه یهودیان اعراب و یا کشورهای دیگر مانند آفریقا و امثال این‌ها، یا آن تجربه و ذهنیتی که در یهودیان اروپا ساخته شده بود، همخوانی نداشت و به همین خاطر برای آن‌ها پذیرش انگاره یهودی‌ستیزی به شکل مطلق سخت بود و بین خودشان و روایت صهیونیست‌ها فاصله می‌دیدند. لذا امروزه یا یهودیان غیر اروپایی در ایران برخورد دوگانه‌ای صورت گرفته است. یهودی اروپایی شهروند درجه‌یکتری نسبت به یهودیان دیگر. اسرائیل هستند و خود این امر نیز به مسئله عدم‌پذیرش این مؤلفه این روایت چالش‌برانگیز دامن زده است.

طیف دیگری از یهودیان نیز مدعی بودند که با توجه به این روند لیبرالیسم که در نظم فرهنگی جوامع غربی حاکم است، خود به‌خود ما را می‌پذیرند و شواهدی مثل آمریکا نشان می‌دهد و می‌گویند که اگر صبر کنید، ما را هم به عنوان شهروند قبول می‌کنند. مثلاً فردی که خاندانش در آلمان زندگی کرده‌اند، می‌پرسد چرا باید به اسرائیل مهاجرت کنم. کسانی که در انگلیس یا در آمریکا بوده‌اند یا در روسیه، چرا باید مهاجرت کنند و از خاک خود بیرون بروند؟ خب، آن‌ها می‌پرسند چرا ما باید به دنبال این قضیه برویم که بسیار هم هژیمونیک است و با نسل‌کشی و غارت همراه است و این مسئله خیلی مبهم نبوده است. بخش دیگر از یهودیان پیرو جنبش سوسیالیست که اولین مهاجرین هم خودشان بوده‌اند، ذیل نظم سوسیالیسم و تأکید بر عنصر برابری، ایده صهیونیسم را در نقض حقوق مردم فلسطین به مثابه یک نقض جدی حقوق مدنی زیر سؤال می‌بردند. ولی کم‌کم که زمینه‌ها در آنجا فراهم شد و فهمیدند که پروژه هستند و مانعی نیست و برای تابعیت تسهیلات می‌دهند و امتیاز است، کم‌کم دیگر یهودی‌ها میل به مهاجرت پیدا کردند. حتی شما می‌دانید که بخش‌هایی از اسرائیل که به آن روستاهای کیبوتس می‌گویند، یک ایده‌ای بوده مبنی بر این که ما می‌توانیم جایی را پیدا کنیم که یک حکومت کاملاً کمونیستم خالص بسازیم و آن را به دنیا معرفی کنیم و بخشی از یهودی‌ها با همین ایده آمدند و مورد پذیرش واقع شدند و کار و زراعت می‌کردند و مشکلی نبود تا اینکه از سال ۱۹۲۰ به بعد این موضع صورتی دیگر گرفت.

آن‌ها فهمیدند که علاوه بر مسئله مجاورت و مهاجرت، باید فلسطینی‌ها از ارض خود خارج و آن‌ها را قرنطینه کنند. از آن هنگام داستان برای فلسطینیان جدی شد. مثلاً در مسائل اقتصادی به آن‌ها اجازه فعالیت نمی‌دادند و بعضی مشاغل را از آن‌ها گرفتند و این‌ها فهمیدند که پشت پرده‌ای است و پس از آن اقدامات خشن علیه فلسطین صورت گرفت.

معرفی جنبش صهیونیسم به مثابه یک جنبش لیبرال و رهایی‌بخش روایت دیگری است که کاملاً با مستندات که در تاریخ و تجربه خود صهیونیست‌ها و ساکنان یهودی در سرزمین اشغالی وجود دارد، در تناقض است. یا اینکه بارها به صراحت گفته‌اند ما در تمام کشورهای خاورمیانه دموکراتیک‌تر هستیم، یعنی از همه نزدیک‌تر به دموکراسی هستیم. این را بارها تاناقم گفته است، حال آنکه اولین اصل دموکراسی آزادی و برابری است و حقوق اقلیت‌هاست. حال آنکه از زمان قیمومیت انگلیس تا به امروز حاکمیت در سرزمین فلسطین با قاعده وضع استثنایی رویه‌رو است. پایه می‌گوید یک سرباز صهیون می‌تواند یک دهکده را به آتش بکشد و هیچ‌کس نمی‌تواند او را محاکمه کند و آن‌ها جرائم خیلی خشنی به‌واسطه این قاعده‌ای که در فلسطین حاکم شد، اتفاق افتاد. پایه همه این‌ها را شرح می‌دهد و می‌گوید که کجای این داستان با رهایی‌بخشی و نظم دموکراتیک همخوانی دارد؟

وقتی از اسرائیلی‌ها پرسیده می‌شود که در جنگ ۱۹۴۸ چرا شما مردم فلسطین را اخراج کردید، آن‌ها صراحتاً می‌گویند که کنرج کردن آن‌ها را داوطلبانه بوده است و اجباری در کار نبوده است. وقتی بررسی می‌کنند و از ساکنان آنجا شرح ماوقع می‌گیرند، متوجه می‌شوند که آن‌ها هدفمند فلسطینیان را به صحرای سینا و یا تاوقفی که یا اردن و کشورهای عرب می‌گیرند، عملاً آغاز اخراج فلسطینیان را همکرار کردند.

می‌دانید که کل باریکه غزه کمتر از ۱.۵ درصد از کل خاک فلسطین اشغالی است. صهیونیست‌ها تلاش زیادی کردند که حتی اگر بتوانند این محدوده را نیز اشغال کنند، ولی بحث جمعیت آنجا یک مانع بسیار بزرگ است. فاصله‌ای که یک چنین کرانه باختری و غزه اتفاختند و شمال و جنوب ساختند، سعی کردند از لحاظ تراکم فلسطینی‌ها را زدائی کنند. غزه متراکم‌ترین شهر دنیاست. اسرائیلی‌ها می‌دانند اجازه بدهند این کرانه باختری و غزه را نمی‌دادند یا با محاصره غزه و گذرگاه رفح و تاوقفی که یا مصر قرند و مرزی که مسدود کردند، عملاً یک زندان انسانی در خاک محدود و با جمعیت دو میلیون نفر ایجاد کردند. پس عملاً روایتی که از ۱۹۴۸ داشتند که گفته‌اند خروج فلسطینی‌ها داوطلبانه بوده است، این نیز مخدوش است. مسئله بعدی جنگ ۱۹۶۷ است و اسرائیل گفت که ما ناگزیر بودیم و در دفاع از خود به تحو پیش‌دستانه اقدام کردیم. حال آنکه در آن قتل‌عامی که در ۱۹۶۷ صورت گرفت، سطح درگیری واقعاً نامتوازن بود. شبیه منطق اقدامی که در همین ماجرای هفت اکتبر دیدیم که عمده ضربه حیثیتی بود و شاید کشته‌ها به چند ده نفر هم نرسید. ولی یکدفعه یک جمعیت در حدود ۴۵ هزار نفر را به نحو فجیعی بمباران کردند. در ماجرای ۱۹۶۷ نیز آن‌ها گفتند تحرکاتی که از قبل و با نقشه نسبت به حامی انجام می‌دهند، از قبل طراحی شد که این جنگ اتفاق بیفتد و اینگونه نبود که یک باسخ ناگزیر به مسئله تهاجم فلسطین باشد. حال آنکه بررسی اسناد و شواهد نشان می‌دهد که آن‌ها از قبل پیش‌بینی کرده و تدارک دیده بودند و دست به قتل‌عام زدند و هراسی ایجاد کردند که فلسطینیان از ترس جانشان سمت سوریه و لبنان بروند. عملاً موفق بوده است که این‌ها نوع جغرافیا را قبل پیش‌بینی کرده و پایه می‌گوید که یک جغرافیای فاجعه ساختند و نوع مناسباتی که آن‌ها در ۱۹۶۷ وضع کردند، واکنشی بود که نشان داده شد و آن کنترل و سرکوبی که ایجاد کردند. حالا عملاً جواب جدا تثبیت و ترقه را با لشکرکشی وحشیانه انجام دادند و آن جنگ به راه افتاد.

دو مورد دیگر که پایه مطرح می‌کند، یکی بحث توافق اسلو است که گفتند خودشان توافق کردند. ولی شما می‌دانید بشت پرده توافق اسلو چگونه بود و تعهدات چگونه شکل گرفت که اورد سعید به یاسر عرفات می‌گوید که هیچ مقدمه‌ای و هیچ‌گونه الزامی این توافقنامه برای شکل‌گیری دو دولت ندارد و کاملاً معلق است و چیزی نیست که شما بر اساس این توافق بتوانید اقدام کنید. مشخص است که توافقی کاملاً یک‌طرفه است و دلیل مخالفت‌های بعدی یاسر عرفات مشخص است.

خود ماجرای نصح گرفتن حماس در غزه جالب است. در حالی که جهاد اسلامی وجود داشت، واقعیت این بود که فلسطینی‌ها قضاوت ملی در این باره دارند. ایران علی‌رغم اینکه چند بار اشغال شد، ولی هرگز مستعمره نشد و این ها هویت فرهنگی و هویت شیعی و خصوصاً مسئله عدالتی که پررنگ است، گره خورده است. ملت ما می‌دانند که اسرائیل غاصب است و ظلم کرده و وضعیت اسرائیل در جامعه ایران بسیار سخت است. شاید اسرائیل بتواند با کشورهای اروپا و آمریکا یک سطحی از تعامل و روابط را داشته باشد، ولی واقعاً پذیرش اسرائیل در جامعه ایران بسیار دور از ذهن است.

بله؛ یهودی‌ها بسا استثناء به بحث کروش می‌گویند که ما از ابتدا با هم خوب بودیم. ولی واقعیت این است که با خود آن پیوندی که بین دین و مرجعیت سیاسی در ایران بین مردم و دین و اسلام سیاسی است، بعید است که به این راحتی بتوانیم این سناریوها را مطرح کنیم.

پیمایش‌هایی که الان صورت گرفته است نشان می‌دهد که علی‌رغم اینکه بخشی طرفداری از مذاکره و تعامل با غرب می‌کنند، ولی هم‌زمان نفرت از اسرائیل و حمایت از جبهه مقاومت به‌خاطر تأمین منافع ملی و امنیت ملی است. بالای هفتاد و پنج درصد مردم ایران در پرسشنامه‌هایی که پاسخ دادند، این اظهار نظر را داشتند که موافق جنگ نیستند؛ اما موافق حمایت از جبهه مقاومت هستند و می‌دانند که جبهه مقاومت خطر مقدم امنیت ماست.

مردم همواره کلیشه‌وار به مسئله اسرائیل نگاه نکرده‌اند. البته برخی از جریان رسانه‌ای و یا بعضاً روشنفکری این نگاه را داشته‌اند، اما آحاد مردم اینگونه نیستند که بخواهند با اسرائیل سازش کنند.

با توجه به همه این چالش‌هایی که ایده اسرائیل با آن روبه‌روست، موجودیت و بقای اسرائیل را چگونه پیش‌بینی می‌کنید؟ ما سال‌هاست که وعده محو اسرائیل را می‌شنویم.

من احساس می‌کنم اگر افول و زوالی که در ایده مطرح است، خیلی جدی است. شما در یک مقیاس زمانی‌اش روند را نگاه کنید. این مسائل که بروز کرده و بیرون زده است، تازه نوک قله کوه یخ و لایه رویین است. اما اسرائیل با مشکل جدی در لایه لایه زیرین است که اسرائیل در کشور ایران است. برای مردم ما خیلی شفاف است که اسرائیل جزء جنایت‌هایی مرتکب شده است و در گفتمان جهانی یک گفتمان کاملاً قلاب‌مستیز، مثلاً در بوسنی و حتی جاهای دیگر نسبت به آن‌ها وجود دارد که فضاوت ملی در این باره دارند. ایران علی‌رغم اینکه چند بار اشغال شد، ولی هرگز مستعمره نشد و این ها هویت فرهنگی و هویت شیعی و خصوصاً مسئله عدالتی که پررنگ است، گره خورده است. ملت ما می‌دانند که اسرائیل غاصب است و ظلم کرده و وضعیت اسرائیل در جامعه ایران بسیار سخت است. شاید اسرائیل بتواند با کشورهای اروپا و آمریکا یک سطحی از تعامل و روابط را داشته باشد، ولی واقعاً پذیرش اسرائیل در جامعه ایران بسیار دور از ذهن است.

بله؛ یهودی‌ها بسا استثناء به بحث کروش می‌گویند که ما از ابتدا با هم خوب بودیم. ولی واقعیت این است که با خود آن پیوندی که بین دین و مرجعیت سیاسی در ایران بین مردم و دین و اسلام سیاسی است، بعید است که به این راحتی بتوانیم این سناریوها را مطرح کنیم.

پیمایش‌هایی که الان صورت گرفته است نشان می‌دهد که علی‌رغم اینکه بخشی طرفداری از مذاکره و تعامل با غرب می‌کنند، ولی هم‌زمان نفرت از اسرائیل و حمایت از جبهه مقاومت به‌خاطر تأمین منافع ملی و امنیت ملی است. بالای هفتاد و پنج درصد مردم ایران در پرسشنامه‌هایی که پاسخ دادند، این اظهار نظر را داشتند که موافق جنگ نیستند؛ اما موافق حمایت از جبهه مقاومت هستند و می‌دانند که جبهه مقاومت خطر مقدم امنیت ماست.

مردم همواره کلیشه‌وار به مسئله اسرائیل نگاه نکرده‌اند. البته برخی از جریان رسانه‌ای و یا بعضاً روشنفکری این نگاه را داشته‌اند، اما آحاد مردم اینگونه نیستند که بخواهند با اسرائیل سازش کنند.

با توجه به همه این چالش‌هایی که ایده اسرائیل با آن روبه‌روست، موجودیت و بقای اسرائیل را چگونه پیش‌بینی می‌کنید؟ ما سال‌هاست که وعده محو اسرائیل را می‌شنویم.

من احساس می‌کنم اگر افول و زوالی که در ایده مطرح است، خیلی جدی است. شما در یک مقیاس زمانی‌اش روند را نگاه کنید. این مسائل که بروز کرده و بیرون زده است، تازه نوک قله کوه یخ و لایه رویین است. اما اسرائیل با مشکل جدی در لایه لایه زیرین است که اسرائیل در کشور ایران است. اشکال در این لایه است که به لایه نظامات اجتماعی و ساختاری سرایت می‌کند. هنگامی که با توافقنامه و دیگر مسئله هست، بایستی فراتر از موضوع جنگ و همواردی نظامی، دانستن و اهمیت ایده را در نظر بگیریم. اگر ایران علی‌رغم کشمکش‌ها و فشارها ایستاده است و به محور آنکه اتفاقی می‌افتد یا یک غایبان اجتماعی و آن عمقی که نسبت به وطن و دین و ملت داریم با واکنش مواجه شده‌ایم. اتفاقی که شما دارید می‌بینید، مثل پوششی که راه افتاده است، مانند همین پوش نذر طلا، یک موج عظیم در کمک به غزه و لبنان است که راه افتاد. این بحث، ریشه‌داری داستان ایده و کلان روایت جامعه ایران است.

حتی آن ایده‌ای که مطرح است که مثلاً کوروش یهودیان را نجات داد، مسئله مهرورزی و عدالت ایرانیان است که یک کشورگشایی آمده و نخواسته است با انتقام و کشتار با آن شکل جنگ کند. روایت این است که کوروش کسی بود که با صلح خیر کند. ما در ماجرای شهادت حاج قاسم که نماد عینی مبارزه با اسرائیل است، عمق همراهی جامعه ایران را در مبارزه با اسرائیل دیدیم. یا وقاتی که در جناح‌های سیاسی در موضوع فلسطین و محکومیت رژیم اسرائیل وجود دارد؛ یعنی از چپ تا راست در این مسئله موافق هستند. شاید در تاکتیک با هم اختلاف نظر داشته باشند. مواضع انقلابی که دولت قبلی پزشکیان از ماکارا آمد، کسی که پیرو خط مذاکره با غرب است، نماد طرفداری از فلسطین است. همین اخیراً آن‌ها اعلام کردند که هشتاد درصد از زیرساخت‌های حماس نابود شده است و این‌ها همه نشان می‌دهد اسرائیل یک ایده و به زوال است.

خود این مسئله زمان برای این قوم یهود که مهاجرت کردند آیا نمی‌تواند مبنایی برای این باشد که اشغالگری را توجیه کنند؟ آیا بحث سرزمین، پرامون همان مفهوم اصلی زمان که پرنگی برای روایت یهودیان است؛ شکل نمی‌گیرد؟

ریشه تاریخی این موضوع به قرون وسطی و فرقه پروتستان‌ها و جنبش هژاره‌گرایی برمی‌گردد که به‌اصطلاح در مسجیت مطرح است و این اعتقاد که یهود اگر در ارض فلسطین ساکن شوند، مقدمه ظهور